

## ۲. تعلیم و تربیت چیست

تعلیم و تربیت ( Education ) از جمله مفاهیمی است که تعریف آن دشوار و اتفاق نظر درباره آن ناممکن است. دلیل چنین دشواری این است که این واژه را از منظرهای مختلف تعریف می‌شود. به عنوان نمونه، از منظر اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی، دینی و.... واژه تعلیم و تربیت قابل تعریف است. از منظر اقتصادی تعلیم و تربیت مجموعه تدابیری است که دانش و مهارت‌های لازم را برای یک شغل و یا حرفه انتقال می‌دهد؛ از منظر جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت فرآیند اجتماعی شدن و کسب هنجارهای اجتماعی تعریف می‌شود؛ از منظر روان‌شناسی، تعلیم و تربیت فرآیند شکوفایی توانایی‌های فردی خواننده می‌شود و از منظر دینی نیز تعلیم و تربیت جریان کسب و تحقق فضایل دینی و اخلاقی و در عین حال آداب دینی تلقی می‌شود. اختلاف در تعریف تعلیم و تربیت در مکاتب تربیتی نیز کم نیست. این مکاتب نیز هر یک به فراخور نقشی که برای تربیت قائلند، تعریفی متفاوت از تعلیم و تربیت ارائه می‌کنند.

تعدد و تکثر این تعاریف به گونه‌ای است که پرداختن به همه آنها نه ممکن است و نه جائز. بنابراین هرگونه تلاش برای ارائه یک تعریف جامع و مانع از تعلیم و تربیت با شکست مواجه می‌شود. می‌توان برای سهولت کار تعریفی را از میان تعاریف موجود برگزید و مباحث بعدی را بر اساس آن ادامه داد. با این حال، در این جا درصدد نیستیم تا تعریفی کامل از آن ارائه کنیم، بلکه با عطف توجه به نقشی که تعلیم و تربیت در حیات فردی و جمعی دارد می‌خواهیم نیم‌رخ از آن ارائه کنیم.

تعلیم و تربیت بی‌گمان فعالیتی انسانی است. انسان تنها موجودی است که از تربیت برخوردار است. در حالی که سایر جانوران را می‌توان آموزش داد، پرورش داد، و یا شرطی کرد، اما فقط انسان است که قابلیت تربیت یافتن دارد. این در حالی است که به انسان می‌توان آموزش و پرورش داد و یا شرطی اش کرد. اما قابلیت تربیت یافتن در انسان است نیازمند توجه و کوشش ویژه‌ای است. دامنه توانایی‌ها و در نتیجه دامنه نیازهای آدمی گسترده است. در حالی که حیات حیوانات تحت تاثیر غرایز آنها قرار دارد، آدمی فاقد غریزه با اهمیتی است. آدمی شیوه زیستن خود را باید بیاموزد و از این رو سخت به یادگیری وابسته است. یادگیری به مثابه ابزار و یا روشی است که نوع انسان می‌تواند کاستی‌های طبیعی خود را به کمک آن برطرف کند. آموختن شیوه‌های زندگی محور هرگونه یادگیری است و نهادهای آموزشی می‌کوشند تا این شیوه‌ها را بر بنیاد سیاست‌ها و برنامه‌های مدون، به شاگردان آموزش دهند. اگرچه درباره شیوه‌های درست زندگی توافق نظر کاملی وجود ندارد و در هر جامعه شیوه‌ای برای زندگی است که از طریق تربیت انتقال داده می‌شود، اما می‌توان به کمک معیارهایی درباره اعتبار این شیوه‌ها اندیشید:

نخست آنکه، گستردگی نیازهای آدمی را مد نظر قرار دهد. آدمی از نیازهای گسترده‌ای برخوردار است. معمولاً روان‌شناسان این نیازها را به دو دسته نیازهای طبیعی و روانی تقسیم نموده‌اند. در تقسیم بندی دیگری نیازها به نیازهای معمولی و فرانیازها تقسیم می‌شود. نیازهای معمولی نیازهای جسمانی و روانی را شامل می‌شود، در حالی که فرانیازها، حوزه‌ای است که نیازهای شخصی و خاص هر فرد را در برمی‌گیرد. آبراهام مزلو از این گروه با عنوان نیاز به تحقق خود (self-actualization) نام می‌برد. در حالی که در نیازهای معمولی نوع آدمی با یکدیگر اشتراک دارند، نیازهای دسته اخیر منحصر به فرد بوده و حوزه‌های علائق خاص هر فرد را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه، تحقق استعداد هنری مانند موسیقی، نگارگری، و یا علائق دیگری مانند شکوفایی استعداد انتزاعی مانند ریاضیات برای فردی که دارای این استعداد است، از جمله علائق خاص هر فردی محسوب می‌شود.

دوم، هر شیوه موثری در زندگی باید بخردانه باشد. به سخن دیگر، خردورزی شرط هرگونه تربیتی است که درصدد آموختن شیوه موثر زندگی است. خردورزی توانایی ویژه نوع انسان است. در حالی که دیگر جانوران در بعضی از مراتب شناختی، متناسب با درجه تکامل آنها، با انسان اشتراک دارند، خرد تنها از آن انسان است. پرداختن به این توانایی بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالیت‌های تربیتی مدارس را تشکیل می‌دهد. خرد را می‌توان توانایی داوری و شناخت درباره چیزها و اعمال آدمی دانست. بر این اساس از نوع خرد نظری و عملی سخن گفته می‌شود. در حالی که ما به کمک خرد نظری درباره صدق و کذب باورها، گزاره‌های علمی، استدلال‌های فلسفی و بطور کلی هرگونه شناخت داوری می‌کنیم، در حوزه عمل، داوری درباره درستی و نادرستی آن، بر عهده خرد عملی است. از مجموعه این داوری‌هاست که به عقیده ارسطو، اخلاق، سیاست و تدبیر منزل پدید می‌آید. تا آنجایی که مساله به تعلیم و تربیت مربوط است طرح این پرسش است که خرد را چگونه می‌تواند شکوفا کرد؟ آنچه می‌دانیم این است که خرد در انسان همواره یک امکان است. آدمی بالفعل خردمند به دنیا نمی‌آید بلکه این توانایی بتدرج در طی زندگی شکوفا می‌شود. از سوی دیگر، همانگونه که ارسطو نیز گفته است انسان موجودی خردمند است، و تحقق خرد لازمه حیاتی است که برآستی انسانی است، گرچه همگان همواره بر پایه خرد زیست نمی‌کنند. در این جا نباید هوش را با خرد اشتباه گرفت. هوش آن توانایی است که دیگر جانوران نیز چون انسان از آن برخوردارند. اما تنها انسان است که می‌تواند خردمند باشد. گرچه می‌توان به کمک هوش زیست و از خرد بهره‌ای اندک داشت، اما زندگی خردمندانه وصف زندگی انسانی است که برآستی می‌اندیشد و در راه کشف حقیقت، ای بسا از برخوردارهای زندگی نیز سرباز زند. نمونه‌هایی از این نوع زندگی را می‌توان در بین فیلسوفان، پیامبران، عارفان جست و جو کرد. خردمندانه زیستن نوعی نگاه، و تلقی از زندگی، هستی و جهان است که متاملانه بوده و رو به سوی بنیادها و ریشه‌ها دارد. با این حال، زندگی خردمندانه تنها جنبه نظری ندارد، بلکه با عمل و رفتار نیز سروکار دارد. زندگی انسان خردمند، بر پایه معیارها و اصولی استوار است که انسانی است. بر این اساس است که هر تعریفی از شیوه زندگی نباید خرد را نادیده گیرد. با این همه، رشد خرد، نیازمند محتوایی است. خرد را

نمی‌توان بدون محتوایی تحقق داد. یکی از راه‌های موثر رشد خرد، آشنایی تدریجی شاگردان با فرهنگ است. فرهنگ مجموعه ارزش‌هایی است که نوع انسانی در طی تاریخ زندگی خود پدید آورده است. در حالی که می‌توان از فرهنگ محلی و ملی سخن گفت، فرهنگ یک وجه جهانی نیز دارد. در عصر ما، امکان آشنایی با فرهنگ جهانی بیشتر فراهم آمده است. آشنایی با جنبه‌های جهانی فرهنگ با کاستن تعصبات قومی و ملی امکان همگرایی بیشتری را فراهم می‌کند. با این همه، آن وجه از فرهنگ جهانی که ارزش تربیتی دارد و باید بر آن تاکید کرد، چیزی است که علم، فلسفه، هنر، ادبیات، عرفان و... خوانده می‌شود. بر اساس این تصویر است که همانگونه که ابن سینا و مولوی و حافظ اختصاص به فرهنگ ایران ندارند، انشتین، کانت و افلاطون، گوته و شکسپیر نیز چهره‌های با ارزش جهانی‌اند. آنچه آنها آفریده‌اند روی هم رفته به بهتر زیستن زندگی نوع انسانی کمک کرده است. آشنایی شاگردان با این میراث ارزشمند جهانی زمینه‌ای است برای تحول جان آدمی. گرچه این تجارب فرهنگی نیز در یک سطح و یک اندازه نیستند، با این حال، رشد خرد آدمی به فراخور برخورداری از این میراث گران‌بهاه است که ممکن می‌شود. آشنایی با این میراث در صورتی که به درستی و به تدریج و مناسب با رشد شاگردان عرضه شود، می‌تواند علایق آنها را تحت تاثیر قرار دهد و ساختار ذهن آنها را متناسب با ساخت خود تغییر دهد. بنابراین در حالی که فرهنگ خود آفریده نوع انسان است، خود زمینه‌ای می‌شود برای آفرینش معنوی انسان.

در این جا به نکته دیگری نیز باید اشاره کرد و آن نقد فرهنگی است. تحول و رشد فرهنگی تنها در پرتو حفظ، انتقال و آشنایی با آن تحقق نمی‌یابد، رشد فرهنگ نیازمند نقادی فرهنگی نیز هست. در توضیح می‌توان گفت، فرهنگ هر جامعه‌ای پاسخی است به مسائل و نیازهای آن جامعه. با گذر زمان و دگرگونی نیازها بسیاری از این نیازها رفع می‌شوند و نیازهای جدیدی پدید می‌آیند. نیازهای جدید راه‌حل‌های جدیدی را طلب می‌کنند که ممکن است با راه‌حل‌های قدیم در تعارض باشند. بنابراین ضروری است که تجارب پیشین در پرتو نیازهای جدید بازآزمایی شوند و در صورتی که نتوانند نیازهای کنونی را برطرف کنند، به کناری نهاده شده و راه‌های جدیدی پدید آیند. بدین سان است که جامعه رو به سوی ترقی و پیشرفت خواهد داشت. آن دسته از جوامعی که بدون در نظر گرفتن دگرگونی‌های زندگی انسان کنونی همچنان بر شیوه‌های قدیمی تفکر و عمل تاکید می‌کنند قادر نخواهند بود که روش‌های موثر زندگی را بیافرینند. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در دیدگاه‌های گروه‌های رادیکالی چون داعش، القاعده و طالبان مشاهده کرد. در دورانی که طالبان بر افغانستان حکومت می‌کرد، مدارس دخترانه را تعطیل کردند چون آن را خلاف سنت دینی خود می‌دانستند.